

تحلیل و بررسی بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان تاریخی بر مبنای دیدگاه جورج لوکاج

امیرحسین حاتمی*

استادیار و عضو هیأت علمی، گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی
قزوین، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۰۸، تاریخ تصویب: ۹۶/۱۰/۱۹، تاریخ چاپ: خرداد ۱۳۹۸)

چکیده

یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که موضوعات مربوط به تاریخ اجتماعی در آن تجلّی یافته، رمان تاریخی است. در واقع «رمان تاریخی» یکی از اصلی‌ترین حلقه‌های پیونددهنده تاریخ و ادبیات است. حلقه‌ای که به واسطه آن تاریخ و رویدادهای تاریخی با استفاده از ابزارهای هنری و زیبایی‌شناختی در یک فرم ادبی بازنمایی می‌شوند. اما آنچه بیش از همه این پیوند را نمایان می‌سازد پرداختن رمان تاریخی به موضوعات تاریخی کمتر سیاسی و بیشتر اجتماعی است. یعنی موضوعاتی از قبیل زندگی روزانه مردم عادی، زنان، طبقات روستایی و دهقانان، فلکلور، و موسیقی است. از سوی دیگر این موضوعات دقیقاً همان موضوعات مورد پژوهش در تاریخ اجتماعی است، یعنی رمان تاریخی و تاریخ اجتماعی، موضوعی مشترک دارند. بنابراین رمان تاریخی بیش از هر گونه تاریخی دیگر، به تاریخ اجتماعی نزدیک است. به دیگر سخن رمان تاریخی، به نحوی تاریخ اجتماعی را در خود بازنمایی می‌کند. چگونگی این بازنمایی، شاید بیش از هر چیز دیگر در آثار جورج لوکاج مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، در مقاله پیش رو می‌کوشیم تا بر مبنای دیدگاه لوکاج، این بازنمایی را که مورد توجه بسیار اندک پژوهشگران تاریخ اجتماعی و ادبیات معاصر واقع شده، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: تاریخ اجتماعی، رمان تاریخی، توده‌های مردم، تاریخ از پایین، جورج لوکاج.

۱- مقدمه

دو حوزه معرفتی تاریخ و ادبیات از دیرباز هم به شکل سنتی و هم به شکل مدرن خود، حلقه‌های پیونده‌دهنده و موضوعات مشترکی برای تحقیق و مطالعه داشته‌اند. اگر از شکل سنتی این دو رشته بگذریم، در شکل مدرن آن، از یک سو رمان تاریخی به مثابه یک گونه ادبی و از سوی دیگر تاریخ اجتماعی به مثابه یک گونه تاریخی، هر دو گرچه روش و بیانی متفاوت دارند اما به موضوعاتی مشترک می‌پردازند؛ موضوعاتی از قبیل روابط اجتماعی، زندگی روزانه مردم عادی، زنان، طبقات روستایی و دهقانان، فلکلور، و موسیقی. به دیگر سخن، رمان تاریخی با پرداختن به این‌گونه موضوعات، تاریخ اجتماعی را در خود بازنمایی می‌کند. رمان‌نویسان تاریخی بزرگ مانند والتر اسکات^۱، رومن رولان^۲، توماس مان^۳، بالزاک، لئو تولستوی^۴، الکساندر پوشکین^۵ و بسیاری دیگر در رمان‌های خود به مسائلی پرداخته‌اند و مسائلی را موضوع رمان‌های خود قرار داده‌اند که به روشنی موضوع تاریخ اجتماعی‌اند. درست در همین جاست که می‌توان از رمان تاریخی به مثابه یکی از مهم‌ترین حلقه‌های پیونده‌دهنده تاریخ و ادبیات نام برد.

اما آنچه بیشتر از همه این فرم ادبی را در تاریخ ادبیات جهان برجسته و قابل توجه کرده است، به کارگیری آن از سوی نویسندگان و رمان‌نویسان بزرگ و کلاسیک است. به همین دلیل رمان تاریخی و تاریخ رشد و تحول آن یکی از مسائل مورد علاقه منتقدان بزرگ ادبی بوده است. در این میان بیشترین سهم را باید از آن جورج (گئورگ) لوکاج^۶، فیلسوف مارکسیست، زیبایی‌شناس، نظریه‌پرداز و منتقد ادبی معاصر دانست (برای بحث مبسوطی در اندیشه لوکاج بنگرید به: لیشتهایم، ۱۳۵۱). لوکاج در سال ۱۸۵۵ چشم به جهان گشود و در سال ۱۹۷۱ از دنیا رفت. حاصل عمر علمی لوکاج در حوزه نقد ادبی، آثار ماندگار و تأثیرگذاری مانند پژوهشی در رئالیسم اروپایی^۷، گوتته و عصرش^۸، رمان تاریخی^۹،

1- Walter Scott

2- Romain Rolland

3- Thomas Mann

4- Leo Tolstoy

5- Alexander Pushkin

6- George Lukacs

7- *Studies in European Realism*

8- *Goethe and His Age*

9- *The Historical Novel*

جامعه‌شناسی رمان^۱، معنای رئالیسم معاصر^۲، و مقاله‌هایی درباره‌ی توماس مان^۳ است. همه‌ی این آثار از بهترین نمونه‌های نقد ادبی در سده‌ی بیستم هستند (جزئیات بیشتر درباره‌ی زندگی لوکاک و آثار او را در منابع زیر ببیند: لوکاک، ۱۳۷۹، مقدمه ص ۷-۸؛ لوکاک، ۱۳۷۳، مقدمه ص سیزده تا هجده). لوکاک در این آثار توجه ویژه‌ای به رمان تاریخی نموده و دست به تحلیل و نقد رمان‌های بزرگ تاریخی مخصوصاً از جنبه‌ی اجتماعی - تاریخی آنها زده است.

بر این اساس، در این پژوهش با مبنا قرار دادن تحلیل لوکاک از رمان‌های بزرگ تاریخی، تلاش می‌شود به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که از نظر لوکاک چگونه تاریخ اجتماعی در رمان‌های تاریخی بازنمایی می‌شود و به دیگر سخن نسبت تاریخ اجتماعی با رمان تاریخی چیست؟ فرضیه‌ی اصلی تحقیق نیز بر آن است از نظرگاه لوکاک، هم تاریخ و هم رمان تاریخی به یکسان متأثر از فضای بدگمانی به سیاست (تاریخ از بالا) در نیمه‌ی قرن نوزدهم بودند، و بدین‌سان هر دو به «تاریخ از پایین» روی آوردند، همان چیزی که بعدها موضوع تاریخ اجتماعی واقع شد. درست در همین نقطه است که می‌توان از بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان تاریخی سخن گفت.

۲- تاریخ اجتماعی^۴

در تاریخ اجتماعی بنا بر یک تعریف اولیه، که حوزه‌ای از مطالعات تاریخی است تلاش می‌شود رویدادهای تاریخی را از منظر جریان‌های اجتماعی نگریست. بنا بر این تعریف، تاریخ اجتماعی حوزه‌های مختلف تاریخ اقتصادی، تاریخ حقوقی، تاریخ فرهنگی و تاریخ تحولات و هنجارهای اجتماعی را نیز شامل می‌شود. به عبارت بهتر در گسترده‌ترین مفهوم، تاریخ اجتماعی تاریخی است که اجتماع را مورد کنکاش قرار می‌دهند (بلک، و مک رایلد، ۱۳۹۰، ۱۶۳). خاستگاه اولیه تاریخ اجتماعی را می‌توان در تاریخ‌نگاری مکتب آنال^۵ جستجو نمود. این مکتب به ویژه به سبب به کار بردن شیوه‌های علم‌الاجتماعی در پژوهش تاریخی و عدم اکتفا به رویکرد سیاسی یا به تعبیر دقیق‌تر سیاست‌اندیشانه مشهور است. بنیان‌گذاران فرانسوی مکتب و مجله‌ی آنال، در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی از گرایش سیاسی حاکم در تاریخ‌نگاری اروپا روی برتافتند و در سبک تازه‌ی خود تاریخ را با جغرافیا و جامعه‌شناسی ترکیب کردند تا

1- *Balzac et le réalisme français*

2- *The Meaning of Contemporary Realism*

3- *Essays on Thomas Mann*

4- Social history

5- Anale School

در این ترکیب جدید به رویکردی تازه دست یابند. در این رویکرد، آنان اصرار و تأکید بیش از حد بر سیاست، دیپلماسی و جنگ را در تاریخ‌نگاری کنار نهادند؛ در حالی که این شیوه مرسوم و محبوب تاریخ‌نگاران قرن نوزدهم محسوب می‌شد (برای مکتب آنال بنگرید به استویانوویچ، ۱۳۸۶، سراسر متن؛ هوپرت، ۱۳۸۷، ۱۹۰-۲۱۴).

بنابراین تاریخ اجتماعی تا حدی در واکنش به آن چیزی ظهور کرد که محدودیت تاریخ کهن تصور می‌شد. به ویژه دلمشغولی‌اش به رخدادها، سیاست‌ها، و نخبگان (شاهان، نبردها، پیمان‌ها)؛ یعنی تاریخ سیاسی. در نتیجه روش‌های پژوهش نیز متفاوت از گذشته گردید. روش تاریخ اجتماعی برای ارزیابی مطالعاتی که روی جمعیت‌ها انجام می‌گرفت این شد که ببینند چقدر با ترکیب واقعی جمعیت‌ها، آن گونه که منابع نشان می‌دهند، انطباق دارند. بنابراین چون جمعیت‌ها مقوله‌های اجتماعی‌اند، آزمون یک گزارش خوب آن شد که ببینند ظرفیتش برای بازنمایی همه مقوله‌های اشخاصی که متعلق به آن جمعیت بوده‌اند چقدر است (فربرن، ۱۳۹۴، ۲۵-۲۶).

با این وصف، تاریخ اجتماعی عبارت است از جریانی بسیار وسیع که به طور طبیعی در سیر تحول تاریخ‌نگاری سیاسی در قرن بیستم و در اعتراض به سیطره بی‌چون و چرای این‌گونه از تاریخ‌نگاری پدید آمده است. مورخان اجتماعی با تأکید بر زندگی روزانه مردم در ادوار مختلف تاریخی کوشیده‌اند، تاریخ اجتماعی را به طور کلی هم در مرحله جمع‌آوری داده‌ها و هم در سبک تحلیل و تبیین تاریخی از تاریخ سیاسی متمایز سازند. این مورخان عملاً تاریخ اجتماعی را برای پرداختن روشن‌تر و چندوجهی به زندگی روزانه مردم، با تاریخ‌نگاری‌های جدیدتری همچون تاریخ فرهنگی یعنی مطالعه تاریخی فرهنگ و همچنین با انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، جغرافیای فرهنگی، جمعیت‌شناسی، فولکلورشناسی و فرهنگ عامیانه، تاریخ اقتصادی، تاریخ حقوقی، تاریخ دیوانسالاری، تاریخ زنان، تاریخ کار و شغل و دانش‌های مساعد دیگر پیوند داده‌اند که در این میان سهم تاریخ فرهنگی بسیار متمایز و برجسته است (برای درک اهمیت تاریخ فرهنگی بنگرید به هچ، ۱۳۹۰، ۱۶۴-۱۶۷). در این نگرش، مطالعه زندگی روزانه مردم بخش اعظم آنچه را تاریخ اجتماعی در پی آن است فراهم می‌سازد.^۱ از این منظر، زندگی روزانه، بارزترین جلوه گاه ظهور و بروز خواست‌ها، سلیقه‌ها،

۱- پژوهشگران معاصر غربی زندگی روزانه را در ارتباط با حوزه‌ها و موضوعات متنوع بررسی کرده‌اند مثلاً نک: Stephen Hunt, *Religion and Everyday Life*, London, 2005; David Inglis, *Culture and Everyday Life*, London, 2005; Graham Day, *Community and Everyday Life*, London, 2005; Horvie Ferguson, *Self-Identity and Everyday Life*, London, 2005; Mark W.D. Paterson, *Consumption and Everyday Life*, London, 2005; Helen Thomas, *The Body and Everyday Life*, London, 2006; Christian Karner, *Ethnicity and Everyday Life*, London, 2006

انگیزه‌ها و کنش‌ها و رفتارهای مردمان عادی و معمولی جامعه یعنی همان کسانی است که بنا بر تعریف قرار بوده است تاریخ اجتماعی تاریخ زندگی آنها باشد.

البته در تاریخ اجتماعی قرار نیست تاریخ سیاسی به طور کامل کنار نهاده شود، بلکه هدف اصلی آن است که دیگر در کانون توجه قرار نگیرد. بنابراین در یک دیدگاه بینابینی که هم محتوای اصلی تاریخ اجتماعی را در زندگی روزانه مردم قرار دهد و هم پیوندی نزدیک با تاریخ فرهنگی داشته باشد و در عین حال همچنان تاریخ سیاسی را در مدنظر نگاه دارد و از آن غفلت نکند، می‌توان به یک تاریخ اجتماعی همه جانبه‌نگر و جامع نیز اندیشید. این دیدگاه تاریخ اجتماعی را در ذیل تاریخ سیاسی قرار نمی‌دهد، بلکه بر عکس بر عناصری از تاریخ سیاسی تمرکز می‌کند که بتوان آن را در ساختار تاریخ اجتماعی جذب و هضم کرد (برای بحث بیشتر در این زمینه بنگرید به موسی‌پور، ۱۳۸۶، ۱۴۵-۱۴۷).

به این ترتیب، تاریخ اجتماعی با حفظ مأموریت و شأنت اصلی خود که آن را به علوم اجتماعی نزدیک می‌سازد، بر حوزه «روابط» متنوع اجتماعی انگشت می‌نهد. در این تعریف تاریخ اجتماعی عبارت است از جمع‌آوری دقیق و جامع داده‌های ممکن درباره روابط مردم با مردم، با دولت و حکومت و با زیست جهان مادی و معنوی‌شان در ادوار مختلف تاریخی. حوزه اول، یعنی روابط مردم با مردم در واقع دربردارنده مجموعه اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده زندگی روزانه مردم در دوره تاریخی مورد پژوهش یا سیر آن در ادوار معین تاریخی است. در این بخش به انواع خوراک، نحوه فرآوری و تولید غذاها، رژیم غذایی، سلیقه‌ها و ترجیحات مردم در تغذیه؛ پوشاک، صنایع و مشاغل و اصناف، اوقات فراغت، بازی‌ها، سرگرمی‌ها، مسابقات و ورزش‌ها، ادوات و اشیاء و ابزارهای کار و اشیای مورد استفاده روزانه، زیورآلات و آرایش و غیره پرداخته می‌شود. حوزه دوم، یعنی روابط مردم با دولت و حکومت که شامل سازمان‌ها و تشکیلات اداری و مالی و به اصطلاح دیوان‌سالاری و نیز تشکیلات و نهادهای نظامی و انتظامی، مثلاً نظام قضایی، پلیس، زندان‌ها و جز این‌هاست. حوزه سوم، یعنی روابط مردم با زیست جهان، خود به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: اول، روابط مردم با زیست جهان مادی‌شان که شامل شیوه‌ها و اسلوب‌ها و سبک‌های زندگی از جمله نظام‌های شهرنشینی و شهرسازی (مثلاً مباحث راجع به بافت جمعیتی، و تقسیمات گروه‌ها و طبقات اجتماعی از جمله مطالعه درباره طبقه حاکم و رعایا و تقسیم مردم به عوام و خواص، و کشاورزان، تاجران، صنعتگران، پیشه‌وران، روحانیان، نظامیان، زنان، همچنین گروه‌های کجرو و منحرف اجتماعی و طبقات فرودست مثل گدایان، دزدان، فواحش و بردگان)، همچنین معماری دینی و عرفی،

مباحث مربوط به مواجهه و رفتار با طبیعت و بافت‌های طبیعی و محیط زیست و امثال این‌هاست. دوم، روابط مردم با زیست - جهان غیر مادی است که دربردارنده آیین‌ها و باورها و آداب و رسوم ناظر بدان‌ها و معتقدات و رفتارهای دینی مردم و نیز مسائل راجع به فرهنگ و آموزش و پرورش و انتقال علوم و معارف و سنن به شیوه‌های گوناگون است (همان، ۱۴۷). با این وصف، اگر تاریخ سیاسی و نخبه‌محور را «تاریخ از بالا» بنامیم، موضوع تاریخ اجتماعی معمولاً در «پایین» جامعه قرار دارد، یعنی تاریخ «مغلوبین» یا «طبقات فرودست» جامعه (Sharpe, 2001, 42-25). این طبقات همان توده‌های بزرگ مردم یا جمعیت‌ها و مقوله‌های اجتماعی‌ای هستند که این توده‌ها را می‌سازند. اصطلاح مقوله اجتماعی در اینجا به یک زیرمجموعه از یک جمعیت اشاره دارد. بدین‌سان دهقانان هر جامعه را می‌توان مقوله اجتماعی به شمار آورد، همان‌طور که جمعیت شهری، مردان بالای شصت سال، اعضای قبایل اطراف دریاچه‌ها، بچه‌های موقرمز، یک پنجم نخست صاحبان درآمد، صاحب‌خانه‌ها و مانند این‌ها را در آن جامعه می‌توان مقوله اجتماعی دانست (فرین، ۱۳۹۴، ۲۱).

علاوه بر «تاریخ از پایین» که یکی از گونه‌های تاریخ اجتماعی است (اتابکی، ۱۳۸۲، ۳ به بعد)، می‌توان از «تاریخ خرد» نیز به مثابه یکی دیگر از گونه‌های تاریخ اجتماعی سخن گفت. تاریخ خرد واکنشی بود علیه ناامیدی از «روایت‌های بزرگ» سیاسی پیشرفت که گروه‌های اجتماعی کوچک و خرد را نادیده می‌گرفت. روش تاریخ خرد، روش جزئی‌نگر بود که عرصه را برای مطالعه عینی و تجربه‌محلی در تاریخ باز می‌کرد (برک، ۱۳۸۹، ۸۷). یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آثار در زمینه تاریخ خرد، کتاب پنیر و کرم‌ها^۱ اثر کارلو کینزبرگ است. کینزبرگ، این اثر را به عنوان گزارشی معرفی می‌نماید که یک جنبه از گذشته گمنام و فراموش شده، یعنی زندگی فردی آسیابانی ایتالیایی به نام منچیو (Menocchio) را بازایی می‌کند که در قرن شانزدهم توسط دادگاه تفتیش عقاید اعدام شد (Ginzburg, 1992).

۳- لوکاچ و رمان تاریخی؛ تاریخ از پایین

با وصف آنچه در سطور پیشین در توضیح تاریخ اجتماعی و موضوعات مورد توجه آن آمد، در اینجا بدون ورود به موضوع و تعریف چستی رمان تاریخی (برای این منظور بنگرید به غلام، ۱۳۸۱، ۴۱-۴۶)، می‌خواهیم بدانیم از نظرگاه لوکاچ رمان تاریخی تا چه میزان به

تاریخ و به ویژه تاریخ اجتماعی (تاریخ از پایین/تاریخ خرد) نزدیک است؟ قبل از ورود به بحث نظر لوکاک در این زمینه باید گفت در واقع رمان تاریخی بین تاریخ و ادبیات قرار گرفته و می‌تواند وقایع را با نشاط و تحرک بیشتری، بدون جدیت گزارش صرفاً تاریخی، روایت کند و توضیح دهد، می‌تواند گذشته را احیا کند و یا شخصیت‌های اصلی یک دوره و یا جامعه را بشکافد و در یک کلام به درون آنها راه یابد. در رمان تاریخی، تاریخ و ادبیات دست در دست یکدیگر پیش می‌روند و در نتیجه قرار گرفتن یکی در دیگر، گفتگویی سازنده و در عین حال لذت‌بخش بین گذشته و حال شکل می‌گیرد که تجربه گذشته را به‌روز می‌کند. از این رو، رمان تاریخی دعوتی است به سوی تاریخ و دعوتی است برای گسترش شناخت ما از گذشته (ایندورین، ۱۳۸۹، ۳۰).

اما آنچه بیش از همه رمان تاریخی را به تاریخ نزدیک می‌کند، ابتنای آن بر رئالیسم و سنت رئالیستی است. عناصر تجربیات عادی و روزمره از بسیاری جهات در رمان‌های رئالیستی بسیار مشهود است. اکثر توصیف‌ها در رمان‌های تاریخی هم صبغه رئالیستی دارد. در این رمان‌ها توصیف هر چیز آن‌گونه که در واقع به نظر میرسد، اصلی است که کمتر رمان‌نویسی حاضر به کنار گذاشتن آن است (ویلیامز، ۱۳۸۹: ۸۸). البته از نگاهی کلی در رمان رئالیستی (که ذات و خصلت شیوه‌ای از زندگی را بر حسب ذات و خصایص شخصیت‌ها خلق می‌کند) ما با دو سنت متفاوت مواجهیم؛ رمان «معطوف به جامعه» و رمان «معطوف به شخص». در رمان معطوف به جامعه می‌توان مشاهده و توصیف دقیقی از زندگی همگانی توده داشت و در رمان معطوف به فرد، مشاهده و توصیف دقیقی از اشخاص و افراد. با این حال هر یک از این دو سنت رمان‌نویسی کمبودی دارد. زیرا شیوه زندگی نه مبتنی بر توده است و نه مبتنی بر فرد، بلکه «فرایندی است واحد و تجزیه ناپذیر» (همان، ۹۲).

امروزه رمان معطوف به جامعه شامل دو نوع عمده است. نخست رمان توصیفی معطوف به جامعه که حکم رمان مستند را دارد. این نوع رمان در درجه نخست، شیوه‌ای همگانی برای زندگی (به عبارت دیگر، جرگه‌ای اجتماعی یا جماعتی خاص) به وجود می‌آورد. اگر کسی بخواهد با نحوه زندگی کارگران معدن در شهرکی صنعتی آشنا شود یا بداند که در یک دانشگاه یا کشتی حامل کالا یا واحد گشت ارتش در برمه چه می‌گذرد، آنگاه باید چنین رمانی را بخواند. در حقیقت کارکرد اجتماعی - توصیفی در رمان توصیفی معطوف به جامعه اولویت دارد. در گونه دیگر رمان معطوف به جامعه، وجه غالب، توصیف نیست، بلکه یافتن و محقق کردن فرمولی درباره جامعه است. از کل جامعه، الگویی خاص انتزاع و سپس بر مبنای آن

الگو، جامعه‌ای خلق می‌گردد. ساده‌ترین نمونه‌های این‌گونه رمان را در حوزه «داستان‌های آینده» می‌توان یافت. تقریباً همه داستان‌های علمی - تخیلی تفکربرانگیز در زمره همین‌گونه از رمان معطوف به جامعه می‌گنجد. همین تقسیم‌بندی، در مورد رمان معطوف به فرد، و تقسیم مشابه آن به رمان مستند و رمان فرمول، مصداق دارد. اینگونه رمان‌ها برگزیده‌ای از روابط اشخاص را به دقت و باریک‌بینی توصیف می‌کنند. رمان‌گذری به هند اثر فورستر^۱ نمونه‌ای از این دست رمان است. در این رمان ظاهراً آنچه توصیف می‌شود جامعه هند یا نحوه زندگی قاطبه مردم است، اما در واقع غالباً دورنمایی است بسیار شخصی شده به منظور دربرگرفتن و روشن کردن تصویر یک فرد، و نه قلمروی برای فراگرفتن فرد. زمینه‌های اجتماعی رمان‌های گراهام گرین نمونه‌های خوبی در این باره‌اند: وقایع رمان‌های او در برایتن، آفریقای غربی، مکزیک و هند و چین رخ می‌دهد؛ ویژگی‌های مهمی بین همه این مکان‌ها مشترک است که ربطی به زندگی واقعی در آنها ندارد بلکه ناشی از آنچه شخصیت‌ها و الگوی عاطفی خود گرین ایجاد کنند، است. در این دست از رمان‌ها تنها یک شخصیت به طور جدید بررسی می‌شود (ویلیامز، ۱۳۸۹، ۹۲-۹۶).

علی رغم این تفکیک، هم رمان تاریخی رئالیستی معطوف به جامعه و هم معطوف به فرد، هر دو قرابت بسیاری با آن‌گونه تاریخی دارد که لوکاچ آن را «درونی» یا فرهنگی می‌نامد. لوکاچ به نقل از منتقد روسی پیسارف^۲، میان وجه بیرونی تاریخ و وجه درونی آن تفاوت قائل می‌شود. وجه بیرونی، رخدادهای بزرگ، جنگ‌ها، معاهدات صلح و به طور کلی تاریخ سیاسی است و وجه درونی زندگی توده‌ها (لوکاچ، رمان تاریخی، ۱۳۸۸، ۳۱۷)؛ دقیقاً همان تاریخی که اجتماعی یا «از پایین» نامیده می‌شود. به باور لوکاچ پس از انقلاب ۱۸۴۸ در اروپا چرخشی در رویکرد به تاریخ، از تاریخ بیرونی به تاریخ درونی صورت می‌گیرد. این چرخش مبین سرخوردگی عامی در مورد نتایج محتمل انقلاب‌های بورژوازی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه شروع می‌شود، اما اکنون در قالب جریانی واقعاً قدرتمند شدت می‌یابد. نزد مورخان و نویسندگان بورژوا - لیبرال، این چرخش به عنوان «تاریخ فرهنگ» ظاهر می‌شود، یعنی به عنوان این برداشت که جنگ‌ها، معاهدات صلح، دگرگونی دولت‌ها و غیره صرفاً بخش بیرونی و بی‌اهمیت تاریخ را می‌ساختند؛ در عوض، امر واقعاً تعیین‌کننده، امر واقعاً دگرگون‌کننده «درون» تاریخ را هنر، علم، فناوری، دین، اخلاق و جهان‌نگری می‌ساختند. دگرگونی‌های این تجلیات

1- *A Passage to India* by E. M. Forster

2- Dmitry Ivanovich Pisarev

معرف مسیر واقعی نوع بشر بود، حال آنکه تاریخ بیرونی (سیاسی) صرفاً ضربه امواج بر سطح را توصیف میکند (همان، ۳۲۱).

به باور لوکاج در کل تاریخ ماقبل مارکسی پیدایش سوسیالیسم، از سن سیمون^۱ تا پرودن^۲، می‌توان این بدگمانی به سیاست را دید. این امتناع از سیاست، چه بسیار دیدگاه‌های جدیدی به همراه آورد، و سرآغازی شد برای نگرش از پایین به تاریخ. رویکرد از پایین به تاریخ در رمان تاریخی نیز متأثر از این وضعیت بود، یعنی بدگمانی به هر آنچه در «بالا» رخ می‌دهد. برای نمونه بازنمایی تولستوی از جنگ را می‌توان در نظر گرفت. هیچ نویسنده‌ای در ادبیات جهان، سرشار از بدگمانی چنین عمیق نسبت به هر آنچه در «بالا» است نبوده که تولستوی. بازنمایی او از جهان بالایی، ستادهای ژنرال‌ها، دربار، مناطق داخلی و غیره بازتابنده بدگمانی و نفرت دهقانان ساده یا سربازان است. با وجود این، تولستوی این جهان بالایی را نیز تشریح می‌کند و بدین ترتیب به بدگمانی و نفرت مردم، ابژه‌ای مرئی و ملموس می‌بخشد (همان، ۳۲۲-۳۲۳).

پس از نگاه لوکاج، هم تاریخ و هم رمان تاریخی به یکسان متأثر از فضای بدگمانی به سیاست (تاریخ از بالا) بعد از ۱۸۴۸ بودند. و بدین سان بود که هر دو به «تاریخ از پایین» روی آوردند، همان چیزی که بعدها موضوع تاریخ اجتماعی واقع شد. درست در همین نقطه است که می‌توان از بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان تاریخی سخن گفت. لوکاج در اثر دیگرش تأکید دارد که جوهر حقیقت باطنی آثار رئالیست‌های بزرگ مبتنی بر این واقعیت است که این آثار از خود زندگی برخاسته‌اند و خصایص هنر آنها واکنش‌های آن ساختار اجتماعی است که هنرمند به تن خویش در آن زیسته است (لوکاج، ۱۳۷۳، ۱۸۲). او در جای دیگر هم می‌نویسد «تاریخ همانا جهش و افول مردم است، زنجیره شادی‌ها و رنج‌های آنها. اگر نویسنده رمان‌های تاریخی، موفق شد انسان‌ها و سرنوشت‌هایی خلق کند که در آنها مضامین، مسائل و جریان‌های اجتماعی - تاریخی مهم یک دوران به طور بی‌واسطه عیان شوند، آنگاه می‌تواند تاریخ را از پایین، از دل زندگی مردم، بازنمایی کند» (لوکاج، رمان تاریخی، ۱۳۸۸، ۳۲۱).

لوکاج بر این باور است که رسالت بزرگ رمان تاریخی عبارت است از ابداع ادبی کاراکترهایی از درون مردم که زندگی درونی مردم را، جریان‌های مهم حاکم در این زندگی را، به نحوی زنده تجسم بخشد. او معتقد است تاریخ‌نگاری بورژوازی در کل، به مثابه علم طبقات

1- Henri de Saint-Simon

2- Pierre-Joseph Proudhon

حاکم، سویه‌های زندگی مردمی (رویدادها و زندگی توده‌های مردم) را اکثراً آگاهانه از نظر می‌اندازند، به سکوت برگزار می‌کنند، و اغلب حتی همراه با تهمت و افترا تحریف می‌کنند. رمان تاریخی به عنوان اسلحه هنری قدرتمندی برای دفاع از پیشرفت بشری، دقیقاً همین جاست که رسالت عمده‌ای بر عهده دارد: اعاده این نیروهای محرک واقعی بشری (چهره‌های زندگی توده‌های مردم) همان‌گونه که در واقعیت بودند، و جان بخشیدن به آنها برای زمان حال (همان، ۴۹۲). از نگاه لوکاچ این کار را رمان تاریخی کلاسیک انجام داده و رمان تاریخی معاصر نیز به لحاظ محتوایی این رسالت را برای خود تعیین کرده است.

او تأکید بسیاری بر این امر دارد که رمان‌نویس تاریخی می‌بایست نگاه خود را بر زندگی توده‌های مردم و سطوح متوسط و پایین جامعه متمرکز کند و کاراکترهای خود را نیز از دل همین قشر انتخاب نماید. از نظرگاه لوکاچ رمان‌های تاریخی دارای عظمت و بزرگی اند که حق مطلب در مورد تنوع و کثرت واکنش‌های مردمی در برابر رویدادهای بزرگ و مراحل مختلف رشد و تحول زندگی را ادا می‌کنند. او کلاسیک‌های رمان تاریخی را به دلیل وجود این خصیصه می‌ستاید. برای نمونه والتر اسکات اگرچه اشکال گوناگون پیکارهای طبقاتی (قیام‌های سلطنت‌طلبانه - ارتجاعی، پیکار پیوریتن‌ها علیه ارتجاع استوآرتی، پیکار طبقاتی اشراف علیه مطلقه‌گرایی نوظهور و ...) را نشان می‌دهد، اما علاوه بر آن همواره کثرت تماماً تشریح شده واکنش‌های توده‌های مردم به این پیکارها را نیز نمایش می‌دهد. همین کثرت تفکیک شده، غنی و چندلایه است که تصویری واقعی و درست از زندگی توده‌ها در اعصار بحرانی رشد و تحول نوع بشر به دست می‌دهد (لوکاچ، رمان تاریخی، ۱۳۸۸، ۳۲۰).

۴- تحلیل لوکاچ از بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان‌های تاریخی کلاسیک

لوکاچ تحلیل کلی خود نسبت به بازنمایی تاریخ اجتماعی (تاریخ از پایین) در رمان‌های تاریخی را به صورت موردی، در خصوص برخی رمان‌های بزرگ تاریخی نیز بسط داده است. رمان *آیوانهو*^۱ اثر والتر اسکات^۲ یکی از این رمان‌هاست. اسکات یکی از کلاسیک‌ترین و از بنیان‌گذاران رمان تاریخی است (برای آگاهی از زندگی و سبک او بنگرید به هاوزر، ۱۳۷۷، ۷۴/۳ به بعد؛ غلام، ۱۳۸۱، ۷۳-۷۶). در واقع اسکات را می‌توان پایه‌گذار رمانی دانست که با تاریخ اجتماعی سروکار دارد و این نوعی است که پیش از او اثری از آن نیست. رمان‌نویسان

1- *Ivanhoe*

2- Walter Scott

پیش از او شخصیت‌های داستانی‌شان را از لحاظ جامعه‌شناسی در خلأ یا در محیطی اجتماعی مستقر می‌کردند که سهمی در تکامل اجتماعی آنها نداشت. این در حالی است که شخصیت‌های ساخته و پرداخته اسکات همیشه نشان‌هایی از منشأ و خاستگاه اجتماعی خود بر پیشانی دارند. او زمینه اجتماعی داستان‌هایش را با دقت توصیف و تشریح می‌کند (هاوزر، ۱۳۷۷، ۸۷۴/۳-۸۷۵). در حقیقت رمان تا ظهور اسکات، خصلت «اجتماعی» خود را بازنمی‌یابد. او در نوشته‌های خود بر زمینه اجتماعی به مراتب آگاهانه‌تر از اسلاف خود تأکید می‌کند. او همیشه اشخاص ساخته و پرداخته خود را به عنوان نمایندگان طبقه‌ای اجتماعی نشان می‌دهد (همان، ۱۰۵۵/۴).

با این وصف شگف نیست که اسکات مورد توجه و تحلیل لوکاج قرار رفته باشد. به باور لوکاج رمان تاریخی اسکات در حکم تداوم بلافصل رمان اجتماعی رئالیستی بزرگ قرن هجدهم است. با این حال کار اسکات در قیاس با کار نویسندگان قرن هجدهمی، بر امری آشکارا نو دلالت دارد. از نظرگاه لوکاج، اسکات می‌کوشد پیکارها و ستیزه‌های تاریخ را به یاری کاراکترهایی توصیف کند که در روان‌شناسی و تقدیرشان، همواره نماینده گرایش‌های اجتماعی و نیروهای تاریخی باقی می‌مانند. اسکات اجاره می‌دهد تا چهره‌های مهمش از درون هستی عصر تاریخی رشد کنند، او بر خلاف قهرمان پرستان رمانتیک، عصر تاریخی را هرگز از موضع نمایندگان بزرگش توضیح نمی‌دهد. از این رو، آنها هرگز نمی‌توانند چهره‌های مرکزی آکسیون یا ماجرا باشند؛ زیرا بازنمایی گسترده و چندوجهی هستی عصر فقط به یاری توصیف زندگی روزمره مردمان، شادی‌ها و غم‌ها، بحران‌ها و سردرگمی‌های آدمیان متوسط می‌تواند به وضوح به سطح آید (لوکاج، رمان تاریخی، ۱۳۸۸، ۴۷). لوکاج معتقد است هدف ادبی بزرگ اسکات در توصیف بحران‌های تاریخی زندگی مردمی، نشان دادن عظمت بشری‌ای است که در هیأت نمایندگان مهمش، به میانجی نوعی لرزه افکندن در زندگی مردمی آزاد می‌گردد. البته آنچه آگاهانه یا ناآگاهانه این گرایش را در ادبیات بیدار ساخت، تجربه انقلاب فرانسه بود (همان، ۶۵). در شاهکار اسکات، آیوانهو، ما به مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ انگلستان و حتی فرانسه برمی‌خوریم: ریچارد شیردل^۱، لویی پانزدهم^۲، ماری استوارت^۳، کرامول^۴ و غیره. در اسکات

1- Richard the Lionheart

2- Louis XV

3- Mary Stewart

4- Cromwell

همه این چهره‌ها به همراه عظمت تاریخی واقعی‌شان ظاهر می‌شوند. با این وصف، اسکات هیچ‌گاه مجذوب این احساس نمی‌شود که تن به نوعی قهرمان‌پرستی تزیینی و رمانتیک به سبک کارلایل^۱ (نویسنده و مورخ انگلیسی و مؤلف کتاب *قهرمانان* در تاریخ منتشر شده در سال ۱۸۴۱) دهد. نزد وی، شخصیت تاریخی بزرگ در حکم نماینده جنبشی مهم و معنادار است که بخش‌های عظیمی از مردم را در بر می‌گیرد. او بزرگ است زیرا شور شخصی و هدف شخصی‌اش با این جنبش تاریخی عظیم تطابق می‌یابد، زیرا جنبه‌های سلبی و ایجابی آن را در درون خویش یکجا گرد می‌آورد، زیرا روشن‌ترین بیان را به این جد و جهدهای مردمی می‌بخشد (همان، ۴۵).

به همین دلیل اسکات هیچگاه تکوین کاراکتر قهرمان را نشان نمی‌دهد. او همواره ما را با کاراکتری کامل شده روبه‌رو می‌سازد. البته کامل شده، نه بدون زمینه‌سازی به غایت دقیق. اما این زمینه‌سازی نه از گونه‌ای شخصی و روان‌شناختی، بلکه عینی و اجتماعی-تاریخی است. به دیگر سخن، اسکات با پرده برداشتن از شرایط بالفعل زندگی، از بحران بالفعل رو به رشد در زندگی مردمان، همان مسائل مربوط به حیات مردمی را به تصویر می‌کشد، همان مسائل منجر به بحران تاریخی‌ای که او بازنمایی‌اش کرده است. و وقتی او ما را به همدلان و مشارکت‌کنندگان فهم این بحران بدل ساخت، وقتی ما به دقت دریافتیم که بحران به چه دلیل سربرآورده است، ملت به چه دلیل به دو اردوگاه تقسیم شده است، و وقتی رویکرد بخش‌های مختلف جمعیت نسبت به این بحران را دیدیم، تازه آن زمان است که قهرمان بزرگ تاریخی بر صحنه رمان قدم می‌گذارد. بنابراین او می‌تواند، در واقع حتی می‌باید، به هنگام ظهورش در برابر ما، به معنایی روان‌شناختی، کامل باشد، زیرا او ظاهر می‌شود تا مأموریت تاریخی خویش در بحران را به انجام رساند. با این حال، خواننده هرگز احساس نمی‌کند با چیزی طرف است که به نحوی خشک و انعطاف‌ناپذیر، کامل است، زیرا پیکارهای اجتماعی وسیعاً ترسیم شده‌ای که مقدم بر ظهور قهرمان است، نشان می‌دهد که چگونه در چنین زمانی می‌بایست دقیقاً چنین قهرمانی سربرآورد تا دقیقاً چنین مسائلی را حل کند. اسکات البته این نحو توصیف را صرفاً برای چهره‌های بزرگ مشهور، نماینده و به لحاظ تاریخی موثق به کار نمی‌برد. برعکس، در مهم‌ترین رمان‌های اسکات، نقش اصلی را اشخاص به لحاظ تاریخی ناشناخته، نیمه تاریخی یا تماماً غیرتاریخی بازی می‌کنند.

1- Thomas Carlyle

فیش یان فور^۱ در *ویورلی*^۲، سدریک و رابین هود^۳ در *آیوانهو*، راب زئی^۴ و ... از این نمونه‌اند. اینها نیز چهره‌های تاریخی به یادماندنی‌اند، خلق شده مطابق با همان اصول هنری‌ای که چهره‌های تاریخی آشنا. در واقع خصلت مردمی هنر تاریخی اسکات خود را در این واقعیت عیان می‌سازد که این چهره‌های راهبر، که مستقیماً با زندگی مردم در هم تنیده‌اند، در کل به لحاظ تاریخی پر ابهت‌ترند تا چهره‌های مرکزی مشهور در تاریخ (همان، ۴۶-۴۵).

لوکاج در این اینجا کاملاً با ژرژ ساند^۵ (رمان‌نویس رمانتیک، نمایشنامه‌نویس، روزنامه‌نگار، و اصلاح‌طلب اجتماعی) هم‌رأی است که اسکات «شاعر دهقانان، سربازان، مطرودان و پیشه‌وران است»؛ زیرا همچنان که دیدیم اسکات دگرگونی‌های عظیم تاریخی را به منزله دگرگونی‌های زندگی مردمی توصیف می‌کند. او همواره کار را با نشان دادن نحوه تأثیرگذاری تغییرات تاریخی مهم بر حیات روزانه نشان می‌دهد، یعنی همان تأثیر تغییرات مادی و روان‌شناختی بر مردمانی که به نحوی بی‌واسطه و خشن به این تغییرات واکنش نشان می‌دهند، بی‌آنکه عللشان را درک کنند. البته خصلت مردمی هنر اسکات عبارت از توصیفی انحصاری از طبقات ستم‌دیده و استثمارشده نیست. هدف اسکات توصیف تمامیت حیات ملی در متن تعامل پیچیده‌اش میان «بالا» و «پایین» است؛ خصلت مردمی پرشور او در این واقعیت به بیان درمی‌آید که «پایین» به منزله بنیان مادی و تبیین هنری آن چیزی نگریسته می‌شود که در «بالا» رخ می‌دهد (همان، ۶۲).

در *آیوانهو*، اسکات مسئله مرکزی انگلستان قرون وسطایی، یعنی تقابل بین ساکسون‌ها و نورمن‌ها^۶ را به همین شیوه توصیف می‌کند. او کاملاً روشن می‌سازد که این تقابل پیش از چیز تقابلی میان رعایای ساکسون و اربابان فئودال نورمن است. اما به سیاقی حقیقتاً تاریخی، از این تقابل پیش‌تر می‌رود. او می‌داند که بخشی از نجیب‌زادگان ساکسون، هرچند به لحاظ مادی در قیدوبند و محروم‌گشته از قدرت سیاسی، همچنان واجد امتیازات اشرافی خویش است و اینکه این امر فراهم‌آورنده نوعی کانون ایدئولوژیک و سیاسی برای مقاومت ملی ساکسون‌ها علیه نورمن‌هاست. اما اسکات، در مقام توصیف‌گر بزرگ حیات تاریخی و ملی، با انعطاف‌پذیری

1- Fisheye Yan Fur

2- Waverley

3- Cedric and Robin Hood

4- Rob Roy

5- George Sand

6- Saxons and Normans

برجسته‌ای می‌بیند و نشان می‌دهد که چگونه بخش‌های مهمی از نجیب‌زادگان ساکسون در سست‌دلی و سکون فرو می‌روند، و دیگران نیز باز صرفاً منتظر فرصتی‌اند تا با بخش‌های میانه‌روتر اشرافیت نورمن، که نماینده شاه ریچارد شیردل است، سازش کنند. در حقیقت آیوانهو قهرمان این رمان و همچنین هوادار اشراف‌منش این سازش، در سایه کاراکترهای فرعی قرار می‌گیرد، و به ناچار این مسئله فرمال رمان تاریخی واجد محتوای تاریخی - سیاسی و مردمی بسیار روشنی می‌گردد. زیرا هرچند یکی از چهره‌هایی که بر آیوانهو سایه می‌افکند پدر او سدریک نجیب‌زاده شجاع است، مهم‌ترین چهره‌ها، رعایای ساکسون، گورت و وامبا هستند و از همه مهم‌تر رهبر مقاومت مسلح علیه حاکمیت نورمن‌ها، قهرمان افسانه‌ای مردمی، رابین هود است (اسکات، ۱۳۸۶، سراسر متن). بدین‌سان تعامل‌های بین «بالا» و «پایین» که حاصل جمع‌شان بر سازنده تمامیت زندگی عوام است، در این واقعیت تجلی می‌یابد که هرچند در کل، گرایش‌های تاریخی بالا همچنان به شیوه متمایزتر و تعمیم‌یافته‌تری به بیان درمی‌آیند، اما قهرمان‌گری راستین، که ستیزهای تاریخی به یاری آن یکسره می‌شوند، عمدتاً در پایین جریان دارد.

از نظرگاه لوکاچ عظمت کلاسیک‌های رمان تاریخی دقیقاً در همین مسئله نهفته است، یعنی اینکه آنها حق مطلب را در مورد کثرت زندگی مردمی ادا می‌کنند. اسکات آشکال گوناگون پیکارهای طبقاتی (قیام‌های سلطنت‌طلبانه - ارتجاعی، پیکار پیوریتن‌ها علیه ارتجاع استوارتی، پیکارهای طبقاتی اشراف علیه مطلقه‌گرایی نوظهور و ...) را توصیف می‌کند، اما علاوه بر آن همواره کثرت واکنش‌های توده‌های مردم به این پیکارها را نشان می‌دهد (لوکاچ، رمان تاریخی، ۱۳۸۸، ۳۲۰).

رمان تاریخی‌نویس دیگر که به دلیل دغدغه‌های اجتماعی‌اش همواره مورد توجه لوکاچ قرار داشت، انوره دو بالزاک^۱ بود به ویژه در رمان دهقانانش (برای آگاهی بیشتر از زندگی و سبک او بنگرید به بالزاک، ۱۳۶۵، مقدمه مترجم؛ هاوزر، ۱۳۷۷، ۹۶۶/۴ به بعد). از نظرگاه لوکاچ هیچ کس به ژرفی بالزاک، عذاب‌هایی را که گذار به تولید سرمایه‌داری برای قشرهای مردم در پی داشته و تباهی معنوی و اخلاقی عمیقی را که این تحول ضرورتاً به همه اقشار جامعه تحمیل کرده، احساس نکرده است. در عین حال بالزاک نه فقط ضرورت اجتماعی این دگرگونی، بلکه حقیقت تاریخی ماهیت مترقی آن را نیز دریافته است. در اینجا است که می‌توان

1- Gurth and Wamba

2- Honoré de Balzac

از درک بالزاک از سرشت مترقی و متضاد توسعه سرمایه‌داری سخن گفت. این امر البته با تغییرات ضروری، در مورد تولستوی نیز صادق است. در رمان *دهقانان*^۱، بالزاک پس از آماده‌سازی‌های طولانی به توصیف پیوندهای متقابل زنده میان طبقات در روستا می‌پردازد. در اینجا جمعیت روستایی دیگر نه به صورت موضوع انتزاعی منفعل تجربه‌های آرمانی، بلکه به نحوی بسیار تپیک، به صورت قهرمانانی در عین حال فعال و منفعل نمایش داده شده‌اند. بالزاک در اینجا به دفاع قاطع از زمین‌داری بزرگ می‌پردازد. زمین‌داری بزرگ و اشرافی کنت دو مونکورنه در نظر بالزاک مظهر تمرکز فرهنگ کهن، یعنی یگانه فرهنگ ممکن است. و پیکار برای حفظ یا نابودی این «اساس فرهنگ» محور ماجرای داستانی را شکل می‌دهد که به شکست کامل زمین‌داری بزرگ و تقسیم آن به قطعات کوچک میان دهقانان می‌انجامد؛ این پیکار مرحله‌ای از آن انقلابی است که در ۱۷۸۹ آغاز شد و بر طبق نظر بالزاک با نابودی فرهنگ به پایان رسید (لوکاک، *جامعه‌شناسی رمان*، ۱۳۸۸، ۳۶). این چشم‌انداز، فضای بدبینانه، تراژیک و مرثیه‌وار حاکم بر تمام رمان را تعیین می‌کند. بالزاک در واقع می‌خواسته که با این اثر، تراژدی زمین‌داری بزرگ اشرافی و نیز تراژدی فرهنگ را بنویسد.

بالزاک در مقام نویسنده‌ای رئالیست موفق می‌شود بازنمودی گسترده با ابعادی دقیق از نیروهای پیکارگر در روستا ارائه دهد، نیروهایی که به نفع یا بر ضد مالکی می‌جنگند. غنا و صحت بازنمود بالزاک بی‌درنگ در این امر نمودار می‌شود که از همان آغاز، مبارزه برای مالکی بزرگ و اشرافی را فقط به صورت مبارزه مالک و دهقانان نشان نمی‌دهد، بلکه سه اردوگاه متخاصم را ترسیم می‌کند: در کنار مالکان بزرگ و دهقانان، سرمایه‌داران رباخوار روستا و شهرک‌ها را می‌بینیم. این سه اردوگاه در صفوف خود از تمام غنای تپ‌های مختلف برخوردارند، تپ‌هایی که از این پیکار با ابزارهای اقتصادی، عقیدتی، سیاسی و جز آن پشتیبانی می‌کنند. بالزاک اردوگاه سرمایه‌داری رباخوار را با حقیقت‌بینی و پرمایگی به تصویر می‌کشد. از یک سو رباخوار سلف‌خر روستا را نشان می‌دهد که دهقانان را با قرض‌های کوچک غارت میکند و آنان را تا آخر عمر در انقیاد نگه می‌دارد (ریگو) و از سوی دیگر متحد او را، تاجر چوب در روستا و مباشر سابق اراضی اگ (گوبرتن). آنگاه بالزاک با قوه ابداع برجسته‌ای تمام نظام فاسد حاکم بر روستا را که بر پیوندهای خویشاوندی استوار است، گرداگرد این دو نفر متمرکز می‌کند. پایگاه مادی این گروه در غارت دهقانان نهفته است که به انواع روش‌ها صورت می‌گیرد: از راه رهن، کنترل بازار، وام‌های ربایی و غیره.

اردوگاه سوم، دهقانان، در حال پیکار با دو گروه استثمارگر دیگر است. بالزاک نشان می‌دهد که چگونه دهقانان مجبورند که به رغم تنفر از رباخواران، با این گروه کنار آیند و همراه با آنان علیه زمین‌داران بزرگ هم‌پیمان شوند. پیکار دهقانان با بقایای استثمار فئودالی، مبارزه برای داشتن یک تکه زمین برای خود، آنان را به زایده و بیگاری‌کش سرمایه‌داری ربایی بدل می‌سازد. تراژدی نابودی بزرگ‌مالکی اشرافی بدین‌سان به تراژدی خرده‌مالکی دهقانی تبدیل می‌شود. می‌بینیم که چگونه آزاد شدن دهقانان از استثمار فئودالی را استثمار سرمایه‌داری به نحوی فاجعه‌آمیز نسخ کرده است (همان، ۳۸-۳۹).

بالزاک در این رمان همه‌جا مناسبات و مبارزه‌های قدرت‌طلبانه را در کنش و واکنش واقعیت این سه گروه نشان می‌دهد. در حقیقت سه پایه متشکل از این سه اردوگاه که در آن هر بخشی با دو بخش دیگر پیکار می‌کند، بنیاد ترکیب‌بندی این رمان است. و ضرورت این پیکار دوجانبه هر سه طرف که هر بار با سلطه اقتصادی ناگزیر یکی از طرف‌های دیگر همراه است، مایه غنا و تنوع این ترکیب‌بندی است. به باور لوکاس، توصیف بالزاک از تراژدی خرده‌مالکی، همان چیزی است که مارکس در کتاب هیجدهم برومر لئوی بناپارت به عنوان بیان نظری ذات تحول خرده‌مالکی پس از انقلاب فرانسه ارائه کرده است (همان، ۴۸).

بالزاک عنصر وحدت تاریخی فرایند توسعه سرمایه‌دارانه را در تمام طبقات جامعه فرانسه نشان می‌دهد. همان‌گونه که تفاوت‌های خاص بازرگانان و کارخانه‌داران دوره پیش از انقلاب و دوره سرمایه‌داری در اوج رشد، در عهد بازگشت سلطنت، و سلطنت ژوویه را در قالب تیپ‌هایی مانند راگون، بیروتو، پوپینه، و کرول آشکار می‌سازد، در مورد همه طبقات اجتماعی نیز به همین تحلیل دست می‌زند. بالزاک نشان می‌دهد که چگونه ماشین سرمایه‌داری، «سلطه حیوانی فکری» سرمایه‌داری، و اصل «انسان گرگ انسان است» در همه جا مستقر است. بالزاک به یاری این برداشت یکپارچه از فرایند توسعه سرمایه‌داری، نیروهای اجتماعی عظیم تحول تاریخی و بنیادهای اقتصادی این تحول را آشکار می‌سازد. اما هرگز به طور مستقیم به این کار دست نمی‌زند. نیروهای اجتماعی هیچ‌گاه در آثار بالزاک به صورت هیولاهای رمانتیک و خیالی، به صورت نمادهای فوق بشری پدیدار نمی‌شوند. برعکس، بالزاک همه نهادهای اجتماعی را به شبکه‌ای از پیکارهای منافع شخصی و تضادهای ملموس بین افراد و توطئه‌ها و ... تجزیه می‌کند. برای مثال، در آثار بالزاک هرگز دستگاه قضایی و دادگاه‌ها به صورت نهادهایی بر فراز جامعه و مستقل از آن ترسیم نشده‌اند. دادگاه‌هایی که بالزاک به تصویر کشیده همیشه از قضاتی تشکیل شده که خاستگاه اجتماعی و چشم‌اندازهای شغلی آنان به دقت

توصیف شده است. در نتیجه، تمام اشخاص دخیل در یک پرونده با اختلاف منافع واقعی که محاکمه را احاطه کرده، درآمیخته‌اند و همهٔ موضع‌گیری‌های اعضای دادگاه تابع موقعیت آنان در این شبکه پیکارهای منافع گوناگون است. تنها بر این پایه است که بالزاک فعالیت نیروهای عظیم اجتماعی را به طور مجسم آشکار می‌سازد. در واقع هر کسی که در این گونه پیکارهای منافع شرکت می‌جوید، در عین دفاع از منافع شخصی خود، نمایندهٔ یک طبقهٔ معین است. در منافع شخصی او، و در پیوند با آنها، بنیاد اجتماعی، بنیاد طبقاتی این منافع بیان می‌شود. هدف بالزاک از اینکه عینیت ظاهری نهادهای اجتماعی را کنار می‌زند و گویی آنها را به روابط شخصی فرومی‌کاهد، آن است که تمام واقعیت عینی و ضرورت اجتماعی واقعی نهفته در این نهادها را آشکار سازد: مقام و موقعیت به صورت تکیه‌گاه و اهرم منافع طبقاتی نمودار می‌گردد. پایهٔ رئالیسم بالزاک در آشکارسازی مدام واقعیت اجتماعی به صورت بنیاد آگاهی اجتماعی افراد است. به همین سبب است که بالزاک به درستی در رمان دهقانان می‌گوید «بگو چه داری تا بگویم در چه فکری» (همان، ۵۸-۵۶).

این تأکید بالزاک بر عنصر اجتماعی در رمان‌هایش، همان‌گونه که هاووزر یادآوری کرده، از آن روست که بالزاک علاقهٔ خاصی به جنبهٔ روانی شخصیت‌هایش ندارد. در نظر بالزاک شخصیت به خودی خود چیز مهمی نیست؛ تنها وقتی جاذبه و اهمیت پیدا می‌کند که به عامل یک گروه اجتماعی و کشمکش بین منافع متضادی که بستگی به وجود طبقات دارند، بدل می‌گردد. بالزاک هنگامی که می‌خواهد مقاصد هنریش را تشریح کند، هرگز از روان‌شناسی سخنی به میان نمی‌آورد، بلکه همیشه از جامعه‌شناسی و تاریخ طبیعی جامعه و وظیف فرد در حیات هیأت اجتماع سخن می‌گوید. او در حقیقت استاد رمان اجتماعی بود (هاووزر، ۱۳۷۷)، (۹۶۶/۴-۹۶۷).

از سوی دیگر بالزاک از نظر اجتماعی، سخت به حقیقت وفادار است. بدان معنا که او هرگز گفته، اندیشه، احساس، یا عملی را به شخصیت‌هایش نسبت نمی‌دهد که به طور ضروری از ماهیت اجتماعی آنان ناشی نشده باشد. برای نمونه می‌توان بخشی از گفتگو میان فورشون دهقان و کشیش بروست را ذکر کرد. کشیش از فورشون^۱ می‌پرسد که آیا او پسرش را با ترس از خدا بار می‌آورد؟ دهقان در پاسخ می‌گوید: «وای! نه، جناب کشیش، به او نمی‌گویم از خدا بترس، می‌گویم از آدمها بترس!... می‌گویم آهای از زندان بترس که آخرش به

چوبه دار می‌رسد. چیزی نذزد، هدیه بگیر! کار دزدی آخرش به قتل می‌کشد و بعد از قتل هم با آدم‌ها سروکار پیدا می‌کنیم. از شمشیر عدالت باید ترسید، همین شمشیر فقیرها را بی‌خواب می‌کند تا پولدارها راحت بخوابند! سواد یاد بگیر. اگر درس بخوانی مثل این جناب گویرتن شریف می‌توانی زیر سایه قانون، راه پول جمع کردن را پیدا کنی ... هدف‌ت باید این باشد که کنار پولدارها باشی، تا بتوانی به نان و نوایی برسی!... این را می‌گویند تربیت درست و حسابی. برای همین است که این ناکس ناقلا همیشه طرفدار قانون است... آدم خوبی می‌شود، عصای دستم خواهد بود...» (بالزاک، ۱۳۹۳؛ لوکاج، جامعه‌شناسی رمان، ۱۳۸۸، ۵۹).

تردیدی نیست که دهقان پیر فرانسوی هرگز نمی‌توانست در ۱۸۴۴ به این صورت سخن بگوید. اما با وجود این، همین شخص و هر آنچه بالزاک بر زبان او جاری می‌سازد کاملاً به واقعیت وفادارند، درست به این سبب که از مرزهای امور روزانه فراتر می‌روند. زیرا بالزاک کاری جز این انجام نمی‌دهد که هر آنچه دهقانانی از نوع فورشون از وضعیت اجتماع خود به طور گنگ درمی‌یابند اما قادر به بیان روشن آن نیستند، تا سطح روشن‌ترین بیان ممکن برمی‌کشد. آنچه را خاموش است و در سکوت پیکار می‌کند به سخن وامی‌دارد. او مأموریت شاعرانه به معنای گوته‌ای کلام را انجام می‌دهد: «و هنگامی که انسان در میان شکنجه و عذاب سکوت اختیار می‌کند، خدایی مرا بدان می‌گمارد که بگویم چگونه رنج می‌برم» (لوکاج، جامعه‌شناسی رمان، ۱۳۸۸، ۵۹).

این دقیقاً همان چیزی است که ما برای نمونه در پنیر و کرم‌های کینزبرگ - این مورخ اجتماعی بزرگ - می‌بینیم. یکی از اهداف اصلی پنیر و کرم‌ها نشان دادن فرهنگ ظالم حاکم است که در آن شکنجه‌گران منچیو - این آسیابان گمنام - بی‌رحمانه به او نسبت دروغین می‌دهند و به او به عنوان کسی می‌نگرند که در حالی که غرق در آزادی و تأثیرات مداراآمیز فرهنگ عمومی است، تلاش می‌کند تا با اینها مبارزه نماید. گویا کینزبرگ بیشتر از منچیو در ساختن و بازنمایی آسیابان نقش دارد. گزارش کینزبرگ به دنبال منچیو آزاد از فرهنگی است که او را در فشار و اجبار گذاشته، این گزارش می‌تواند به مثابه تلاش برای رهایی فرد از خشونت فرهنگی‌ای قلمداد شود که او در آن می‌زید. کینزبرگ به دنبال به صدا درآوردن یک بی‌صداست، تا داستان‌های مقاومت با وجود فلاکت و ادبار و تظاهر برتر نظام‌های فرهنگی مسلط را بازگوید. کینزبرگ می‌نویسد «فرهنگ، افقی از مسئولیت‌های پنهان به فرد ارائه می‌دهد، قفسی نامرئی و انعطاف‌پذیر که او می‌تواند در آن آزادی مشروط خودش را تمرین کند» (Ginzburg, 1992, xxi). فرهنگ مسلطی که کینزبرگ در روزگار منچیو از آن سخن

می‌گوید، گویی سرشار از جزم‌اندیشی و محافظه‌کاری است که بر فرد تحمیل می‌شود و او را در قفسی نامرئی قرار می‌دهد (ibid, xvi).

در حقیقت بالزاک در رمان‌های خود، همانند کینزبرگ یکی از جنبه‌های ساختاری کاملاً اساسی رئالیسم واقعی را در رمان بورژوازی آشکار می‌سازد. رمان‌نویس، در مقام «مورخ زندگی خصوصی» باید سازوکار درونی جامعه، قوانین درونی حرکت، نگرش‌های تحول و رشد نامشهود، و بحران‌های انقلابی آن را ترسیم کند. رویدادهای بزرگ تاریخی و مشاهیر برجسته تاریخی، بسیار به ندرت برای بیان انعطاف‌پذیر جنبه‌های تیبیک در تحول زندگی اجتماعی مناسب‌اند. به عنوان مثال تصادفی نیست که در آثار بالزاک، ناپلئون^۱ به ندرت و فقط به شکلی فرعی پدیدار می‌شود، گرچه اندیشه‌های ناپلئونی و اصل سلطنت ناپلئونی، قهرمان اجتماعی اصلی در بسیاری از رمان‌های بالزاک است. و به نظر بالزاک اگر رمان‌نویسان به روشی دیگر عمل کنند و برای موضوع آثار خویش به جای غنای درونی و ژرف پیشرفت تیبیک تمام عوامل اجتماعی، شوکت ظاهری و عظمت بیرونی و سطحی رویدادهای تاریخی را برگزینند، گرفتار نوعی تفنن‌گری می‌شوند. بالزاک در نقدی بر آثار اوژن سو^۲ (نویسنده قرن نوزدهم فرانسه)، شیوه ترسیم والتر اسکات را برای نمونه در برابر شیوه اوژن سو قرار می‌دهد و می‌نویسد «رمان نمی‌تواند مشاهیر را جز به صورت گذرا پذیرا گردد. برای مثال، کرامول^۳، شارل دوم^۴، ماری استوارت^۵، لویی یازدهم^۶، الیزابت ملکه انگلستان، و ریچارد شیردل، تمام مشاهیری که رمان‌نویس به روی صحنه می‌آورد، هیچ‌گاه جز در یک لحظه یا در فرجام پدیدار نمی‌گردند. درام نویسنده به سوی آنان گام بر می‌دارد، همان‌گونه که انسان‌ها و حوادث در زمانه حیات آنان به سویشان گام برمی‌داشتند. در آثار والتر اسکات پس از آشنایی با زندگی شخصیت‌های فرعی و پس از پیگیری دلبستگی‌های تمام اشخاص است که همراه با آنان به سوی مشاهیر تاریخی به پیش می‌رویم. والتر اسکات هرگز یک رویداد عظیم را موضوع کتاب خود نکرده است. اما علل چنین رویدادهایی را موشکافانه بیان کرده است و بدین منظور، روحیه و آداب و رسوم یک دوران را ترسیم ساخته و به جای قرار گرفتن در بلندی‌های

1- Napoleon Bonaparte

2- Eugène Sue

3- Cromwell

4- Charlie II

5- Mary Stewart

6- Louis XI

رویدادهای عظیم سیاسی، در مرکز محیط اجتماعی ایستاده است» (لوکاچ، جامعه‌شناسی رمان، ۱۳۸۸، ۱۰۳)؛ و این دقیقاً همان چیزی است که تاریخ اجتماعی به دنبال آن است.

لئو تولستوی^۱ خالق رمان تاریخی بزرگ جنگ و صلح^۲، دیگر رمان‌نویس تاریخی است که مورد تحلیل لوکاچ قرار گرفته است (زندگینامه، سبک و اندیشه تولستوی را در این منابع ببینید: رولان، ۱۳۶۹؛ گیفروود، ۱۳۷۲؛ ترویات، بی‌تا). تولستوی اندکی پس از انقلاب بورژوازی روسیه و کمی پیش از انقلاب اکتبر درگذشت. او آخرین کلاسیک بزرگ رئالیسم بورژوازی، آخرین حلقه شایسته از زنجیری است که از سروانتس تا بالزاک امتداد دارد. او یک نویسنده کلاسیک رئالیست است که همچنان پسند روز باقی مانده، چرا که شکل و مضمون آثار او را توده‌های مردمی که امروز زندگی می‌کنند در گذار تجربه‌های مستقیم زندگی در می‌یابند، بی‌آنکه نیازی به بازنگری گذشته تاریخی این آثار داشته باشند. فعالیت ادبی تولستوی در دوران توفان‌های فرارسندۀ انقلاب آغاز و انجام یافت و مسئله اصلی در کارهای او مسئله دهقانان روسی است؛ یعنی همان نگاه از «پایین» به جامعه. به باور لوکاچ در آثار تولستوی، دهقان استثمارشده، گاه پیدا و پنهان، نه تنها در پدیده‌های بزرگ و کوچک زندگی حضور دارد، بلکه هرگز هم از وجدان قهرمانان غایب نیست. تولستوی شاعر قیام دهقانی است، قیامی که از ۱۸۶۱ تا ۱۹۰۵ به طول انجامید. در کارهای ادبی سراسر عمر او، دهقان استثمارشده همان قهرمان اصلی و وجود حاضر و غایب، دیدنی و نادیدنی است (لوکاچ، ۱۳۷۳، ۱۷۹). بدون تردید این توجه تولستوی به دهقانان و نگاه «از پایین» به جامعه، تا اندازه زیادی ناشی از پایگاه اجتماعی خود او هم هست. جمله او در آغاز کتاب چه باید کرد؟، این پایگاه را به روشنی نشان می‌دهد: «من همیشه یک ده‌نشین بوده‌ام» (تولستوی، ۱۳۹۱، ۳۷).

بنا بر تحلیل لوکاچ، تولستوی رمانی تاریخی از گونه‌ای یکتا از دل شرایط واقعی زندگی در این دوران گذار آفرید، و تنها بر حسب عام‌ترین و غایی‌ترین اصول خلاقانه می‌توان گفت که اثر او در حکم احیاء و بسط درخشان رمان تاریخی از نوع کلاسیک اسکات است. این اصل وحدت‌بخش غایی همان اصل مبتنی بر خصلت مردمی است. جنگ و صلح شعر حماسی مدرن حیات مردمی است، آن هم به نحوی تعیین‌کننده‌تر از حتی کار اسکات. ترسیم حیات مردمی، وسیع‌تر، رنگارنگ‌تر و از نظر کاراکترها غنی‌تر است. تأکید بر حیات مردمی به منزله

1- Leo Tolstoy

2- War and peace

مبنای واقعی وقایع تاریخی به مراتب آگاهانه‌تر است. نزد تولستوی تضاد میان پروتاگونیست‌ها یا شخصیت‌های اول تاریخ و نیروهای زنده حیات مردمی در کانون جای دارد. او نشان می‌دهد دقیقاً همان‌هایی که به رغم رخداد‌های عظیم در صف مقدم تاریخ، زندگی عادی و خصوصی خود را ادامه می‌دهند واقعاً در حال به پیش بردن رشد و تحول واقعی (و ناآگاهانه و ناشناخته) اند. در حالی که قهرمان‌های آگاهانه کنشگر تاریخ، عروسک‌هایی مضحک و زیان‌بارند. این برداشت بنیادی از تاریخ، تعیین‌گر عظمت و محدودیت توصیف تولستوی است. زندگی‌های فردی کاراکترها با چنان غنا و سرزندگی‌ای بسط و گسترش می‌یابند که در ادبیات جهان تقریباً بی‌نظیر است (لوکاج، رمان تاریخی، ۱۳۸۸، ۱۲۱-۱۲۰).

تکامل زندگی تولستوی نشان‌دهنده بی‌زاری از طبقه حاکم روسی و کینه و نفرت فزاینده‌اش از همه ستمگران جامعه روس و استثمارگران است. او در پایان زندگی خود آنها را تنها به مثابه دار و دسته‌ای رذل و مفتخوار می‌داند. بنگریم بر توصیف زندگی نظامی شاهزاده نخلیودوف در «رستاخیز» که از آخرین کارهای تولستوی است: «او کاری نداشت جز آنکه اونیفورم زیبای اتوکشیده برس زده‌ای را بپوشد، که نه او بلکه دیگران دوخته و برس کشیده بودند، و کلاهی نظامی بر سر گذارد و اسلحه‌ای بر کمر بندد، که آن را هم دیگران ساخته و تمیز کرده و در دست‌هایش گذاشته بودند، و بر اسبی سوار شود که باز هم دیگران پرورش داده و تیمار کرده بودند، و آنگاه به سوی میدان رژه بتازد یا به بازرسی پادگان بپردازد...» (تولستوی، ۱۳۸۷، ۱۰۲). بدیهی است چنین توصیفات که در کارهای تولستوی فراوان می‌بینیم، تأکیدی است بر الزامات اجتماعی که ضرورت به کاربردن چنین موضوع‌هایی را ایجاب می‌کند. و این الزامات اجتماعی همگی خبر از استثمار می‌دهند، استثمار دهقانان به وسیله مالکان زمین.

تولستوی برای فائق آمدن بر زندگی ماده اصلی و نامطلوب رمان‌های خویش، یعنی زندگی انگل‌های صاحب زمین رو به سرمایه‌داری، شیوه‌ای هستمند و خلاق ابداع کرد: این شیوه مبتنی بر خلق چهرمان‌هایی بود که وجودشان بستگی داشت به صرف امکان وجود یک نگرش به غایت حد، شور و شری افراطی و سرنوشتی افراطی. تضادهایی که زندگی این انگل‌های جمع‌کننده مال‌الاجاره زمین بر آن استوار بود نمی‌توانست آن ماده انسانی مورد نظر تولستوی را، در حالتی آکنده از شر و افراط فراهم آورد. این ماده انسانی هر اندازه که اینان به استثمار، به عنوان عامل تعیین‌کننده روابط انسانی نزدیک‌تر بودند کم اثرتر بود. اما دقیقاً همین رابطه میان استثمارگر و استثمارشونده و انعکاس آن در زندگی طبقه استثمارگر است که یکی از درون‌نمایه‌های اصلی تولستوی به شمار می‌رود (لوکاج، ۱۳۷۳، ۲۱۷).

این تحلیل لوکاچ از نوع نگاه تولستوی به بالا و پایین جامعه را از زبان خود تولستوی نیز می‌توان شنید. تولستوی در مقاله‌ای در پاسخ به این پرسش اساسی که چه نیرویی ملت‌ها را به حرکت درمی‌آورد؟، می‌نویسد تنها امید ما به رسیدن به قوانین تاریخ این است که واحدهای بی‌نهایت خرد را بگیریم و هنر ادغام آنها را کسب کنیم. برای بررسی تاریخ، باید موضوع مشاهداتمان را به کل تغییر دهیم، باید شاهان و وزیران و سرداران را کنار بگذاریم، و به مطالعه عناصری عادی و بی‌نهایت خردی بپردازیم که توده‌ها را به حرکت درمی‌آورند. هیچ کس نمی‌تواند بگوید آدمی تا چه حد ممکن است در جهت فهم قوانین تاریخ به این شیوه پیش رود؛ اما واضح است که امکان کشف قوانین تنها از این راه وجود دارد، و مورخان تا کنون حتی یک میلیونیم کوشش فکری و ذهنی مصروف شرح و وصف کارهای شاهان و فرماندهان و وزیران و بیان تأملات خودشان درباره آن کارها را در این جهت صرف نکرده‌اند. حرکت ملت‌ها نه معلول قدرت است، نه فعالیت فکری، و نه حتی مجموع این دو چنان‌که مورخان خیال کرده‌اند، بلکه معلول فعالیت همه مردمی است که در رویدادها مشارکت دارند و همواره به نحوی دست به دست هم می‌دهند که کسان دارای بزرگ‌ترین سهم در رویداد، کمترین مسئولیت را بر عهده می‌گیرند و به عکس (تولستوی، ۱۳۸۱، ۲۹-۳۰).

۵- نتیجه‌گیری

در اینجا و با وصف آنچه از تحلیل لوکاچ از بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان‌های تاریخی گفته شد، می‌توان بهتر و دقیق‌تر به پرسش اصلی تحقیق پاسخ گفت. اینکه از نظر لوکاچ چگونه تاریخ اجتماعی در رمان‌های تاریخی بازنمایی می‌شود و به دیگر سخن نسبت تاریخ اجتماعی با رمان تاریخی چیست؟ در واقع لوکاچ زمینه تاریخی تحلیل خود را به نیمه‌های قرن نوزدهم میلادی می‌برد. زمانی که در سراسر تاریخ اروپا نوعی بدگمانی به سیاست یعنی آنچه در طبقات بالا و فرادست جامعه رخ می‌دهد، شایع شده بود. این امتناع از سیاست، چه بسیار دیدگاه‌های جدیدی به همراه آورد، و سرآغازی شد برای نگرش از پایین به تاریخ. رویکرد از پایین به تاریخ در رمان تاریخی نیز متأثر از این وضعیت بود، یعنی بدگمانی به هر آنچه در «بالا» رخ می‌دهد. پس از نگاه لوکاچ، هم تاریخ و هم رمان تاریخی به یکسان متأثر از فضای بدگمانی به سیاست (تاریخ از بالا) پس از نیمه سده نوزدهم بودند. و بدین سان بود که هر دو به «تاریخ از پایین» روی آوردند، همان چیزی که بعدها موضوع تاریخ اجتماعی واقع شد. درست در همین نقطه است که می‌توان از بازنمایی تاریخ اجتماعی در رمان تاریخی سخن گفت.

بر اساس این تحلیل در رمان تاریخی بیش از هر چیز روابط اجتماعی، زندگی روزانه مردم عادی، زنان، هنرمندان، سربازان عادی، دهقانان، خرده‌مالکان، بردگان و به طور کلی طبقات فرودست جامعه در کانون توجه قرار دارند. این موضوعات دقیقاً همان موضوعاتی‌اند که در تاریخ اجتماعی بدان‌ها پرداخته می‌شود؛ یعنی تاریخ از پایین و تاریخ خرد. به دیگر سخن همان‌گونه که تاریخ اجتماعی در تقابل با تاریخ سیاسی که عمدتاً معطوف به طبقات بالای جامعه و قهرمانان و مردان بزرگ تاریخ بود، بر نقش مرکزی و کلیدی طبقات فرودست، گمنام و پایین جامعه تأکید می‌ورزد، رمان تاریخی نیز قهرمانان، مردان بزرگ و طبقات فرادست جامعه را از متن به حاشیه می‌برد و به جای آنها فرودستان تاریخ و جامعه را به مرکز تحولات می‌کشد. در اینجا است که می‌توان گفت رمان تاریخی، در حقیقت تاریخ اجتماعی را بازنمایی می‌کند. در واقع آنچه در رمان تاریخی مهم است نه بازگویی رخدادهای تاریخی عظیم، بلکه بیدار کردن پوئیتیک یاد ادبی مردمان بی‌نام و نشانی است که در آن رخدادها نقش داشتند.

۶- منابع

- اتابکی، تورج (۱۳۸۲)، «تاریخ اجتماعی: تاریخ از پایین، گفتگو با تورج اتابکی»، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۷۱ و ۷۲، شهریور و مهر.
- استویانوویچ، تریان (۱۳۸۶)، روش تاریخی یا پارادایم آنال، ترجمه نسرين جهانگرد، تهران: نشر فضا.
- اسکات، والتر (۱۳۸۶)، آیوانهو، ترجمه ته‌میننه مظفری، تهران: نشر مرکز.
- ایندورین، کارلوس ماتا (۱۳۸۹)، «تعریف و توصیف مختصر رمان تاریخی»، ترجمه نرجس بانو صبوری، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۵۴.
- بالزاک، انوره دو (۱۳۶۵)، باباگوریو، ترجمه ادوارد ژوزف، تهران، علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۳)، دهقانان، ترجمه هژبر سنجرخانی، تهران، نشر نگاه.
- برک، پیتر (۱۳۸۹)، تاریخ فرهنگی چیست؟ ترجمه نعمت اله فاضلی و مرتضی قلیچ، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بلک، جرمی و مک رایلد، دونالد (۱۳۹۰)، مطالعه تاریخ، ترجمه محمد تقی ایمان پور، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ترویات، هنری (بی تا)، زندگینامه و برگزیده آثار لئو تولستوی، ترجمه قاسم بذلجو، ناشر مؤلف.
- تولستوی، لئو (۱۳۸۱)، «چه نیرویی ملت‌ها را به حرکت درمی‌آورد؟»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، بخارا، شماره ۲۷، آذر و دی.

- _____ (۱۳۸۷)، رستاخیز، ترجمه محمد مجلسی، تهران، نشر دنیای نو.
- _____ (۲۵۳۷)، جنگ و صلح، ترجمه کاظم انصاری، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۱۳۹۱)، چه باید کرد؟، ترجمه مهدی سمسار، تهران، جام.
- رولان، رومن (۱۳۶۹)، زندگی تولستوی، ترجمه علی اصغر خیره زاده، بوستان.
- غلام، محمد (۱۳۸۱)، رمان تاریخی، تهران، نشر چشمه.
- فربرن، مایلز (۱۳۹۴)، تاریخ اجتماعی: مسائل، راهبردها و روش‌ها، ترجمه ابراهیم موسی‌پور بشلی و محمد ابراهیم باسط، تهران، سمت.
- گیفورد، هنری (۱۳۷۲)، زندگی و افکار تولستوی، ترجمه ابوتراب سهراب، علمی و فرهنگی.
- لاج، دیوید و دیگران (۱۳۸۹)، نظریه‌های رمان از رئالیسم تا پسا مدرنیسم، ترجمه حسین پاینده، انتشارات نیلوفر.
- لوکاج، جورج (۱۳۸۸)، رمان تاریخی، ترجمه امید مهرگان، نشر ثالث.
- _____ (۱۳۷۳)، پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ترجمه اکبر افسری، انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۵)، «شرایط اجتماعی و تاریخی ظهور رمان تاریخی»، ترجمه مجید مددی، فصلنامه ارغنون، شماره ۹ و ۱۰.
- _____ (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی رمان، ترجمه محمد جعفر پوینده، نشر ماهی.
- _____ (۱۳۷۹)، نویسنده، نقد و فرهنگ، ترجمه علی اکبر معصوم بیگی، نشر دیگر.
- لیشتهایم، جرج (۱۳۵۱)، لوکاج، ترجمه بهزاد باشی، امیرکبیر.
- موسی‌پور، ابراهیم (۱۳۸۶)، «تاریخ اجتماعی: رویکردی نوین به مطالعات تاریخی»، مجله تاریخ و تمدن اسلامی، سال سوم، شماره ششم.
- ویلیامز، ریموند (۱۳۸۹) «رئالیسم و رمان معاصر»، مندرج در لاج، دیوید و دیگران، نظریه‌های رمان از رئالیسم تا پسا مدرنیسم، ترجمه حسین پاینده، انتشارات نیلوفر.
- هاوزر، آرنولد (۱۳۷۷)، تاریخ اجتماعی هنر، ترجمه ابراهیم یونسی، خوارزمی.
- هچ، جان، (۱۳۹۰)، «تاریخ اجتماعی»، ترجمه حسن زندیه، فصلنامه تاریخ اسلام، سال دوازدهم، شماره اول و دوم.
- هوپرت، جورج (۱۳۸۷)، «تجربه آنال»، ترجمه فاطمه حاجی قاسم، نامه تاریخ‌پژوهان، شماره ۱۶.

Day, Graham, (2005), *Community and Everyday Life*, London

Ferguson, Horvie, (2005), *Self-Identity and Everyday Life*, London

Ginzburg, Carlo, (1992), *The Cheese and the Worms: The Cosmos of a Sixteenth-Century Miller* (Baltimore: John Hopkins University Press

Hunt, Stephen, (2005), *Religion and Everyday Life*, London

Inglis, David, (2005), *Culture and Everyday Life*, London

Karner, Christian, (2006), *Ethicity and Everyday Life*, London

Paterson, Mark W.D, (2005), *Consumption and Everyday Life*, London

Sharpe, Jim, (2001), *HISTORY FROM BELOW*, in P Burke (ed.), *New Perspectives in Historical Writing*. Oxford, pp. 24-41

Thomas, Helen, (2006), *the Body and Everyday Life*, London

